بسم الله الرحمن الرحیم

انا اعطیناک الکوثر

فصل لربک و انحر

ان شانئک هو الابتر

ترجمه اجمالی:

همانا ما عطا کردیم به تو، کوثر را

کوثر به معنای خیر کثیر و فراوان است. از ریشه ی ک.ث.ر و به خیر فراوان کوثر گفته میشود. استعمالش در مورد خیر است. مبالغه در خیر

کثیر، هم در مورد معنای مثبت است و هم منفی. ولی کوثر در مورد معنای مثبت استفاده میشود

و نماز بگذار برای پروردگارت

وانحر:

نحر به چه گفته میشود؟

ریشه ی نحر به معنای گردن است. لذا افعالی که با گردن ارتباطی دارد، از این ریشه در آنجا استفاده میشود.

مثلا به این فعل که نمازگزار حین نماز، دست هایش را تا کنار گردن و گوش بالا بیاورد، نحر کردن میگوید (حالت تکبیره الاحرام)

اما اینکه مصداق وانحر اینجا چیست؟ این را به سوره واگذار میکنیم

(یکی از قراین مهمی که در تفاسیر مورد غفلت است، قرینه ی سیاق است

کوثر مصادیق فراوانی دارد. بعضی تمام مصادیق را آورده اند. برخی یک مصداق را بی دلیل انتخاب کرده اند. برخی...

آنچه مخاطب را از سردرگمی مصادیق خارج میکند، سیاق است.

مثلا: در سوره ی تین: تین و زیتون به معنای انجیر و زیتون است که مصادیق فراوانی دارد. برخی گفته اند مراد خود میوه ی انجیر و زیتون است. برخی گفته اند مراد درختشان است. برخی گفته اند دو کوهی است که به این نام است. برخی گفته اند دو سرزمین بوده است که به خاطر کثرت برداشت میوه ی تین و زیتون در آنها، به این نام ها اسم گذاری شده اند. حال، از بین این مصادیق، بعضا رها کرده اند و توجه به قراین خارجی کرده اند. اما توجه به سیاق، یکی از این مصادیق را متعیَن میکند.

یعنی مراد از این دو اسم، دو سرزمین است: دمشق و بیت المقدس. در کنار طورسینین و هذا البلد الامین. وجه اشتراک آنها، انبیاء الهی است. اما این تطبیق به معنای رد دیگر مصادیق نیست.

در فضای سوره بهتر است دو مکان بدانیم، اما چرا از این دو مکان با اسم دو میوه یاد کرد و اسامی دیگر آنها را نیاورد؟ اینها دیگر به لوازم آیه و استفاده های استقلالی از آیات بر می آید اما این غیر از مسیر هدایت سوره است و به هدایت های استقلالی برمیگردد و نه هدایت های ارتباطی.

همین طور است در مورد وانحر که مصداق وانحر و کوثر چیست را باید به سیاق سوره موکول کنیم.

ادامه ترجمه:

همانا بدخواه و دشمن تو، خودش ابتر است

ابتر، از نظر لغوی به معنای دم بریده و مقطوع النسل است

گام دوم: شناسایی بیشتر سوره

خداوند در چه فضایی این سوره را خطاب به پیامبر گفته؟

انا اعطیناک الکوثر، یک خبر است که میتواند فضاهای مختلفی این خبر را طلبیده باشد. اتفاقات و احساسات مختلف

فصل لربک و انحر، امر است. حکایت از فضای خاصی ندارد.

یک قرینه ی مهم در سوره: ان شانئک هو الابتر

هو: ضمیر فصل است که حصر ایجاد میکند.

مثال، فلان کس بیچاره است. این فضای خاصی را نشان نمیدهد.

اما: فلان کس خودش بیچاره است. یعنی فلانکس، دیگری را متهم به بیچارگی کرده.

در این سوره هم نشان میدهد که آن شانی، پیامبر را متهم به ابتر کرده است. تنها خودش ابتر است. یعنی تو ابتر نیستی و ابتر فقط اوست.

از اینکه آیات در فضایی سخن میگوید که پیامبر اسلام ص مورد یک هجمه قرار گرفته و آن هجمه، ابتر بودن است.

در فضای هدایتی: پیامبر را ابتر دانستن، چه اتفاقی را ایجاد میکند؟

چون ادامه دهنده ی جریان هر کسی، تنها نسلی است که از او باقی بماند، مقطوع النسل بودن پیامبر نه فقط به این معنا که طفلی بچه ندارد! نه! این به معنای پایان یافتن جریان پیامبر است. اینجاست که این فضا اهمیت پیدا میکند و سیاسی و اجتماعی میشود.

یعنی وقتی نسلی ندارد که جریان او را ادامه دهد، پس با رفتن او، جریانی که آغاز کرده تمام میشود.

تصور قبل از سوره: در نظر کسی که اتهام ابتر بودن میزند، پیرو نمیتواند جانشین خود شخص بشود. یا به علت کوتاه فکری یا چون مرسوم نبوده یا هرچی

اما اینجا پیرو یا صحابه بخواد جانشین شود، بعضی از خود سوره گرفته اند.

بالاخره این یک شبهه است که وقتی پیامبر برود، تمام میشود و جریانش تداوم نخواهد داشت.

خدا میگه: انا اعطیناک الکوثر. همانا ما به تو خیر کثیر دادیم

(ما همیشه به آیات نباید صرف تشریعی نگاه کنیم. آیات از جانب خالقی سخن گفته که هدایت تکوینی عالم هم در دست اوست. او میتواند برای برطرف کردن این اتهام، به خدا پسر بدهد اما از این طریق مشکل را برطرف نمیکند و میگوید انا اعطیناک الکوثر، نه اینکه به تو پسر دادیم.

اگر این مشکل را با پسر دادن به پیامبر حل کنید، این صحه گذاشتن به یک تفکر غلط است. اما خدا، نوع نگاه جامعه را یک گام بالاتر می برد به اینکه، ابتر بودن یا نبودن، به پسر داشتن یا نداشتن مرتبط نیست؛ به کوثر داشتن یا نداشتن است.

این را از تقابلی که سوره برقرار میکند میگوییم. بین آیه اول و سوم تقابلی هست. آیه ی دوم، امری است زیرمجموعه ی لطف آیه‌ی اول که با فاء هم به ماقبل تفریع شده. آیا سوم با اِنّ هم آمده که یعنی در نقطه مقابل آیه اول است.

او ابتر است نه از این جهت که پسر ندارد، بلکه از این جهت که کوثر ندارد

تو ابتر نیستی، نه از آن جهت که پسردار خواهی شد، بلکه از این جهت که کوثردار خواهی شد

قرآن نوع نگاه مخاطب به تداوم نسل را تغییر میدهد.

سوره بشارت میدهد که انا اعطیناک الکوثر...

1. هم تو کوثر داری، پس ابتر نیستی
2. هرکس که بدخواه تو باشد، ابتر است؛ چه پسر داشته باشد و چه نداشته باشد

منظور این نیست که مردم! بدانید آنچه مایه ی تداوم است، پسر نیست. منظور این است که تداوم، به کوثر است

اگه خدا به پیامبر پسر هم میداد، نه از آن جهت که پسر است؛ بلکه از آن جهت که آن پسر هم کوثراست.

خدا منفعل عمل نمی کند؛ بلکه فعال است. ننشسته ببیند مردم چه فکر میکند تا آنگونه عمل کند؛ بلکه خداست که در نوع نگاه ها و دیدگاه ها تغییر ایجاد میکند.

اثر سیاق در فهم بهتر واژگان:

وقتی خدا بین کوثر و ابتر، تقابل برقرار میکند، این را میفهماند که در این سوره این خیر کثیر یک ویژگی دارد و آن، جریان اوست. یعنی نقطه ی مقابل قطع. این را از مفهوم مخالفش میفهمیم: اگر این کوثر مایه ی تداوم نبود، مشکل پیامبر در مقابل این مسئله حل نمیشد.

پس کوثر را باید خیر ِ کثیرِ جاری معنا کنیم تا دفعه شبهه ی ابتر را داشته باشد

حالا بهتر میتوانیم مصادیق را پیدا کنیم:

مصداق نهری است در بهشت: رد نمیکنیم اما در مورد این سوره تایید هم نمی کنیم. چون دنبال مصداقی برای تداوم این جریان مثالی هستیم

مصداق علما است: رد نمی کنیم اما تایید هم نمی کنیم.

مصداق قرآن: همین است

مصداق عترت: همین است چون آنچه که مایه ی تداوم جریان او شده است، قرآن و عترت است. پیامبر نه از آنجهت که نسل فراوانی دارد تداوم پیدا کرده، حتی نه از آن جهت که دختر دارد؛ بلکه چون او قرآن و عترت دارد، جریان و تداوم دارد. یعنی نگرانی برای کسی است که قرآن ندارد که همیشه جاوید باشد و عترت ندارد که در کنار آن باشد.

وقتی میگوییم حضرت زهرا س مصداق است، چون نقطه ی آغازین عترت است.

پس سوره میگه ما به تو خیر کثیر جاری دادیم، پس ان شانئک هو الابتر. چرا؟ چون در نگاه قرآن کسی که کوثر ندارد، ابتر است.

امروز چرا باید سوره ی کوثر را بخوانیم؟ چه برداشت هدایتی از سوره باید داشته باشیم؟

خبری که خدا در مورد پیامبر داد و انحصاری که ایجاد کرد، این را نشان میدهد که امروز هم هرچقدر داخل جریان رسول قرار گرفتیم، میشویم اهل کوثر؛ و هرچه نسبت به این جریان بدخواه بودیم، میشویم ابتر.

همین است که این سوره را جاودانه میکند

بعد از آنتراکت

کسی که این اتهام را وارد میکند، میداند پیامبر دختر دارد.

در این فضا خدا وارد شد و گفت ما به تو کوثر عطا کرده ایم و چون کوثر عطا کرده ایم، بدخواه تو خودش ابتر است.

وقتی بدخواه پیامبر ابتر باشد و جریانش تداوم نداشته باشد، کسی که در این جریان قرار میگیرد و با کوثر همراه میشود، جریان دارد

بحثی از فصلّ:

نماز بگزار برای پروردگارت.

اینکه نماز را به کوثر تفریع می کند، یعنی برای این نعمت نماز بگزار و شکر کن.

بعضی گفته اند وانحر یعنی شتر قربانی کن، و استدلاتی هم آورده اند: هرجا قرآن گفته نماز، بعدش هم گفته ایتاء زکات. این نظر را رد نمی کنیم اما معنای دیگری هم ارائه میدهیم که روایتی هم دارد:

اینکه مراد از وانحر، بالا بردن دست ها تا کنار گوش است. چرا تناسب دارد؟ چون به هنگام نماز و ابتدای آن و تکبیره الاحرام، گویی آنچه بر تو حرام است را کنار میگذاری و حکایت از پس زدن دنیا و توجه به خدا دارد.

این تعبیری است که به هنگام وارد ساختن اتهامات به پیامبر اسلام، استفاده کرده: واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا (از همه منقطع شو و به سمت پروردگارت بیا) پس در این فضا که پیامبر متهم به ابتر بودن است و با این شعار تضعیفش میکنند، اثر این شعار بر ایشان و یارانشان این است که امیدی به این جریان نداشته باشند. حالا جا دارد خدا میگوید فصل لربک

حالا چرا لربک؟ مگر جا دارد که پیامبر برای کسی دیگر نماز بگزارد!؟ خیر، برای تکمیل وانحر است: صلاه بگزار برای پروردگارت، از غیر او (وانحر) یعنی در حین صلات این توجه را داشته باش که از همگان منقطعی و فقط به او نظر داری.

چون اگر میخواستی عادی و مادی به این مسئله نگاه کنی، ...

این را بکن تا سیره بشود نسبت به اینکه همیشه آنطور نیست که آنچه دنیا و عالم فکر میکنند سبب باشند؛ خیر! ما میتوانستیم با سبب ها کار کنیم اما کوثر دادیم.

جمع بندی سوره:

اصل سخن در آیات اول و سوم است. چرا؟

استدلال فنی: در این سوره دو بُعد داریم:

1. لطف و امتنان خدا به پیامبر
2. فرمان شکر و نماز

از بین این دو بعد، بعد اصلی بعد اول است. چون اولا از سه آیه ی سوره، دو آیه به آن اختصاص دارد. ثانیا آنچه در سوره ادامه یافته، بُعد لطف و امتناع در آیه ی سوم است. ثالثا فصل لربک وانحر، خودش تفریعی از لطف و امتنان است.

پس محور سوره آیات یک و سه است.

چرا آیه ی دوم را در پایان سوره نگفت؟ چون:

1. اگر در پایان میگفت، این گمان میرفت که هدف اصلی سوره فصل لربک وانحر است
2. ادب قرآن اقتضا دارد، پیرو لطفی که به پیامبر دارد او را موظف کند و نه در پی ضربه ای که به دشمنان او میزند. شکر، متفرع بر لطف است نه متفرع بر ضربه